

تروریسم و دموکراسی‌سازی در خاورمیانه

یونس کمائی زاده*

دانش‌آموخته‌ی روابط بین‌الملل و مدرس دانشگاه پیام نور

چکیده

پس از واقعه‌ی یازده سپتامبر ۲۰۰۱، آمریکا به بهانه‌ی مبارزه‌ی جهانی با تروریسم، شروع به بهره‌برداری‌های سیاسی و نظامی در افغانستان، آسیای مرکزی و خاورمیانه کرد. گسترش دموکراسی نیز یکی از بهره‌برداری‌های سیاسی آمریکا در این زمان بوده است. از جمله مناطقی که امروزه ایالت متحده می‌خواهد دموکراسی را در آن گسترش دهد، منطقه‌ی خاورمیانه است. این هدف به دنبال حوادث تروریستی یازده سپتامبر به منظور کاهش عملیات تروریستی مطرح شده است.

در این نوشتار ضمن تعریفی از تروریسم و عوامل توسعه‌ی آن، به رویکرد آمریکا به دموکراسی پس از یازده سپتامبر و اشاعه‌ی آن در خاورمیانه به عنوان حربه‌ای برای مقابله با تروریسم پرداخته شده است. همچنین به نتیجه‌ای که از این رویکرد تا به حال به دست آمده- است و بیداری اسلامی اخیر که می‌تواند ناشی از حضور آمریکا و غرب در خاورمیانه باشد و نیز به عنوان سدی در برابر آموزه‌های غرب، به‌طور خلاصه و گذرا در ادامه‌ی مبحث موانع ترویج دموکراسی به آن اشاره شده است.

واژگان کلیدی: تروریسم، دموکراسی، خاورمیانه، یازده سپتامبر، بیداری اسلامی

مقدمه

بعد از حمله‌ی تروریستی یازده سپتامبر، این نظریه در بین سیاستمداران و افکار عمومی غرب به‌ویژه آمریکا قرار گرفته‌است که شرایط و ساختار سیاسی و اقتصادی نامطلوب کشورهای خاورمیانه یکی از دلایل رشد تروریسم بین‌المللی است. بنابراین انجام اصلاحات اقتصادی، ارتقاء حقوق بشر و استقرار دموکراسی در خاورمیانه با افزایش مشارکت مردم منطقه در دست‌آوردهای توسعه‌ی اقتصادی و سرنوشت سیاسی کشورهایشان، موجب کاهش نارضایتی و از بین بردن بستر رشد بنیادگرایی اسلامی و تروریسم بین‌المللی خواهد شد. حوادث یازده سپتامبر را می‌توان پایان دوره‌ی گذار سیاست خارجی آمریکا دانست. این حادثه با خلق دشمن جدیدی به نام تروریسم، زمینه را برای بهره برداری آمریکا از سیاست‌های نظام بین‌المللی، با توجه به مفهوم تروریسم، فراهم کرد. رابطه‌ی حوادث تروریستی یازده سپتامبر با خاورمیانه باعث افزایش اهمیت خاورمیانه در معادلات استراتژیک آمریکا و تغییر وضع موجود در خاورمیانه شد. در واقع موقعیت راهبردی، تمرکز منافع طبیعی و خصلت‌های به‌شدت غیرلیبرال ارزش‌های فرهنگی که بسترساز غلیان بنیادگرایی و تروریسم است، آمریکا را ملزم ساخته است که برای تداوم و ارتقای رهبری هژمونیک - که در شرایط کنونی از آن برخوردار است - نگاهی ویژه به این منطقه معطوف سازد. همچنین منطق حاکم بر پروژه‌ی دموکراسی بیان می‌کند که منافع قانع‌کننده، این ضروریات را پیش می‌آورد که آمریکا هر کجا که امکان دارد به ترویج رژیم‌های دموکراتیک بپردازد. ارائه‌ی طرح خاورمیانه‌ی بزرگ (پس از یازده سپتامبر) در این راستا قابل تحلیل می‌باشد. حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱، سیاست آمریکا در جهان را تهاجمی‌کرد و نشان داد که دولت‌های لیبرالی و صنعتی غرب با چالش‌هایی مانند تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی، بنیادگرایی اسلامی و محیط زیست مواجه هستند. آنها به این نتیجه رسیدند که برای حفظ امنیت سیاسی و اقتصادی خود در قرن ۲۱ باید هر چه زودتر زمینه‌های اجرای دموکراسی در منطقه‌ی خاورمیانه را فراهم کنند.

اکنون یک دهه پس از یازده سپتامبر تحولات بسیاری در خاورمیانه به وقوع پیوست؛ تحولاتی که بار دیگر خاورمیانه را به کانون توجه بازیگران نظام جهانی مبدل کرد، تحولاتی که ملت‌های بسیاری را در خاورمیانه در راه رسیدن به آرمان‌های استقلال‌طلبی، اسلام‌خواهی، مبارزه با استبداد، تبعیض‌های قومی، قبیله‌گرایی و مبارزه با فساد گسترده در نظام‌های سیاسی، برانگیخت. این حرکت‌ها به عنوان موج سوم بیداری اسلامی قلمداد می‌شود. این موج سلطه-طلبی‌ها و استراتژی‌های آمریکا را در جهان عرب به‌ویژه خاورمیانه تحت تاثیر قرار داده است.

این مقاله قصد دارد به این سوال پاسخ دهد که، آیا اشاعه‌ی دموکراسی در خاورمیانه باعث توقف تروریسم می‌شود؟

به نظر می‌رسد مدرنیزه کردن و ایجاد دموکراسی در خاورمیانه، راه حل مشکل تروریسم نیست و هیچ دلیلی مبنی بر این که دموکراسی، تروریسم را کاهش می‌دهد وجود ندارد. و دیگر این که آمریکا به دلیل پشتیبانی طولانی از حکومت‌های غیر دموکراتیک منطقه و اسرائیل، در میان کشورها و مردم منطقه از اعتبار لازم برای پیشبرد دموکراسی در منطقه برخوردار نیست. علاوه بر آن از آنجایی که آمریکایی‌ها درصدد اسلام‌زدایی در جهان، به‌ویژه جهان عرب هستند، خیزش‌های اخیر اسلامی می‌تواند نشانه‌ای آشکار در جهت بی‌اعتباری ایالات متحده قلمداد شود.

مفهوم تروریسم و عوامل توسعه‌ی آن در جهان

هر چند تلاش‌هایی برای تعریف تروریسم به‌عمل آمده است ولی نمی‌توان تعریفی را یافت که مورد اجماع همه‌ی اندیشمندان علوم سیاسی باشد. از مجموع تعاریف ارائه‌شده می‌توان به تعریف «پاول پیلا»^۱ از تروریسم اشاره نمود که عبارت است از: «خشونت از پیش طراحی شده با جهت‌گیری سیاسی است که علیه اهداف غیرنظامی از سوی گروه‌های خرده‌ملی و عوامل مخفی، که معمولاً برای تأثیرگذاری بر مخاطبین به کار گرفته می‌شود». این تعریف دارای چهار عنصر اساسی است؛ نخست تروریسم عملی از پیش طراحی شده است و ناشی از فکر و تصمیم عده‌ای است که می‌خواهند آن را انجام دهند. دوم؛ این کنش دارای جهت‌گیری سیاسی است و با دیگر خشونت‌های جنایی که از دغدغه‌های جزئی، نظیر انگیزه‌های مالی یا انتقام شخصی برآمده است، فرق دارد. مرتکبین این اعمال، دارای دغدغه‌های کلان هستند و می‌خواهند وضع موجود را تغییر دهند. عنصر سوم این تعریف به قربانیان تروریست‌ها مربوط می‌شود. یعنی افرادی که توانایی دفاع از خود را ندارند و چهارمین عنصر در ارتباط با مرتکبین اعمال تروریستی است که از گروه‌های فروملی و یا عوامل سری هستند که با عملیات نظامی دولت‌ها و به کارگیری آشکار نیروهای نظامی علیه اهداف نظامی تمایز دارند. (هرسیج، ۱۳۸۰، صص ۲-۳)

گروه‌های تروریستی، سازمان‌ها یا جنبش‌هایی هستند که ارباب سیستماتیک، حرفه‌ی اصلی آنها بوده‌است. «تروریسم عبارت است از: کاربرد حساب شده‌ی ارباب یا خشونت پیش‌بینی ناپذیر، ضد حکومت‌ها، مردمان یا افراد، برای دستیابی به یک هدف سیاسی». در این عمل قانون زیر پا گذاشته می‌شود و هدف، بیشتر ایجاد ترس در گروه بزرگی از مردم است (Tabnak, 1387).

گذشته از این که تروریست‌ها پشتیبانی دولتی داشته باشند یا آن‌که پاره‌ای از دولت‌ها نسبت به کارشان بی‌تفاوت باشند، ترور به هر شکل و شیوه که باشد، از دیدگاه عاملان، تصمیمی است

استراتژیکی در ستیز با نیروهای سلطه‌گر و پاسخی است به شرایط ناعادلانه‌ای که در پوشش امپریالیزم به مردمانی در جهان تحمیل شده است.

هر چند بی‌گمان تروریسم زمینه‌ی داخلی دارد، اما در سطح جهانی بازتاب کارکرد نیروهای امپریالیستی در سده‌های گذشته و امروز بوده است. کارهای تروریستی برای دستیابی به اهدافی صورت می‌گیرد که تروریست‌ها در ذهن خود پرورانده‌اند. اهدافی نظیر: بی‌ثبات کردن حکومت، ایجاد دگرگونی در ساختار سیاست‌های خارجی و داخلی کشور مدنظر و

روشن است که ایالات متحده به عنوان نماد قدرت و تمدن غرب که از دیدگاه گروه‌های تروریستی یکی از بزرگترین عوامل بی‌عدالتی و حق‌کشی در جهان است آماج این گونه حملات قرار می‌گیرد. مجریان کارهای تروریستی، با پشتوانه‌ی دریافت و برداشت بخش بزرگی از شهروندان در کشورهای در حال توسعه - که عامل ناهنجاری‌های موجود را جهان غرب می‌دانند - کار خود را بخردانه می‌دانند، آن را توجیه می‌کنند و در پی آنند که از هر راه و یا هر ابزار ممکن امنیت و ثبات کشورهای را که به گونه‌ای در ایجاد این نابرابری و بی‌عدالتی سهم شناخته می‌شوند، به خطر اندازند. (ثریا، ۱۳۸۴، ص ۳۴۰).

تلاش‌های زیادی برای ایجاد ارتباط میان فقر، مفاهیم مذهبی و عوامل روانی با حملات انتحاری تروریست‌ها صورت گرفته است. اما براساس گزارش معتبر و مورد استناد «CIA»، تا کنون هیچ ویژگی روانشناسانه یا وجوه مشخص و قابل تمییزی در مورد تروریست‌های انتحاری به دست نیامده است. سازمان القاعده بر این باور بود که یازده سپتامبر، نقطه‌ی آغازی مجدد برای جهاد علیه کفر جهانی خواهد بود. (مهربان، ۱۳۸۷، ص ۳۵) حوادث یازده سپتامبر نمایشگر این واقعیت بود که شرایط جهانی به گونه‌ای تغییر یافته که موقعیت بسیاری از بازیگران به جهت میزان قدرت آنها در صحنه‌ی نظام بین‌المللی تضعیف شده است و در نتیجه بعضی از بازیگران در صحنه‌ی جهانی دستیازی به عملیات تروریستی را تنها راه ممکن برای مقابله با اشاعه‌ی نفوذ و قدرت آمریکا در صحنه‌ی جهانی یافته‌اند، هر چند پرواضح است که این اقدامات منجر به تغییر معادلات قدرت نخواهد شد و لیکن سبب خواهد شد که توجیه ارزشی و سیاسی برای آمریکا و دیگر کشورهای برتر نظام بین‌الملل ایجاد کند تا سیاست‌های خود را توجیه کنند (دهشیار، ۱۳۸۲، صص ۵۱-۵۲). وقوع عملیات تروریستی، موجب شد تا سیاست خارجی ایالات متحده از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ به طور شگفت‌انگیزی تغییر کند. این تغییر به نیاز آمریکا برای مدیریت ائتلاف بین‌المللی علیه تروریسم باز می‌گردد. ائتلافی که در یک واکنش فوری به تروریسم جهانی، می‌باید به وجود آید و ایالات متحده مدیریت آن را به عهده داشته باشد.

رویکرد آمریکا به دموکراسی، پس از یازده سپتامبر به منظور مقابله با تروریسم

دموکراسی به عنوان یکی از دستاوردهای بشر در اداره‌ی سیاسی جوامع بشری، بسیار ارزشمند است. ملل اروپایی و آمریکایی در یک فرآیند زمانی طولانی توانستند مشارکت مردم در تعیین سرنوشت حکومت‌ها را در کشورهای خود نهادینه کنند. اما برخی از ملل خاورمیانه از این حقوق طبیعی و شرعی خود به دلایل مختلف که طرح آن به زمان مناسب احتیاج دارد، بی‌بهره بودند.

دموکراسی فرآیندی است که ملت‌ها باید با تلاش و آگاهی‌های خود طی زمان لازم به آن نائل آیند و نمی‌توان به آن به عنوان یک پروژه نگاه کرد که می‌توان آن را در زمان کوتاه به یک کشور صادر نمود. دموکراسی به نوعی از دولت یا حکومت گفته می‌شود که قدرت حاکم آن را به طور کلی در اختیار مردم قرار می‌دهد. دموکراسی یا به طور مستقیم از سوی مردم و یا از سوی نمایندگان منتخب آنها به اجرا در می‌آید. (ولستین، ۱۳۸۵) براساس اعتقاد نومحافظه-کاران سیاست خارجی آمریکا، دموکراسی یک ارزش جهانی است که غیرتاریخی و فرافرهنگی است و ضرورت دارد در تمامی نقاط دنیا پیاده گردد. از سوی دیگر اینان اعتقاد دارند که دموکراسی یک حق است و در قالب این اعتقاد است که نومحافظه کاران حاکم در کاخ سفید، اشاعه‌ی دموکراسی را یک ضرورت و یک وظیفه‌ی اخلاقی می‌دانند. پس کد عملیاتی آمریکائیان مبتنی بر اعتقادات آنان در خصوص برتری کیفی دموکراسی بر اقتدارگرایی و ارجحیت ارزش‌های غربی به ارزش‌های حاکم بر خاورمیانه است. در همین چارچوب است که این اعتقاد وجود دارد که برای تحقق دموکراسی و ارزش‌های غربی، توسل به زور از نقطه نظر اخلاقی مشروع است. (دهشیار، ۱۳۸۵، ص ۳۳۴)

کشورهای غربی خصوصاً آمریکا معتقدند:

با دموکراسی می‌توان افکار و گرایش‌های بنیادین و افراطی از اسلام را در منطقه کاهش داد. ترویج اعتدال‌گرایی و میانه‌روی برای ساخت دموکراسی ضروری و حیاتی است، و ترویج دموکراسی نیز برای ایجاد میانه‌روی لازم است.

گسترش گروه‌های اسلام‌گرای افراطی در این کشورها در میان مدت، ثبات داخلی حکومت‌های آنها را به خطر می‌اندازد. عربستان بارزترین نمونه‌ی یک رژیم محافظه‌کار است، که راه را بر هرگونه نارضایتی داخلی بسته است و از گسترش اسلام افراطی واهمه دارد. با دموکراسی می‌توان این گروه‌ها را معتدل و میانه‌رو کرد و ثبات دولت‌ها را تضمین کرد.

ایجاد دموکراسی، کشورهای منطقه را قادر خواهد کرد تا اختلاف نظرهای خود را برطرف کنند و به جای این که از نظر توسعه و سیاست در محیط محدودی باشند، به اعضای یویای جامعه بین‌المللی تبدیل شوند. (همتی گل سفیدی، ۱۳۸۷)

تجربه‌های تلخ گذشته یاد می‌دهند که اعمال فشار روی رادیکال‌های منطقه، تهدیدات آنها را رفع نمی‌کند، بلکه به کرات مشخص شده که سرکوبی در یک کشور اغلب موجب مهاجرت افراطیون به مناطق امن‌تری می‌شود، که از آنجا می‌توانند ضربات وحشتناک‌تری را وارد کنند. بنابراین تنها با اصلاحات است که می‌توان آنها را کنترل و جذب کرد. واقعیت این است که هیچ جایگزینی برای اصلاحات وجود ندارد.

به دلیل مخالفت‌های اسلام‌گرایان در این شیخ نشین‌ها، حاکمان غیردموکراتیک عرب از دموکراسی واهمه دارند، به‌ویژه اگر این دموکراسی را همراه با ارتش آمریکا مشاهده کنند. این مسأله دقیقاً پارادوکسی است که آمریکا با آن روبرو است. هرچند که دولت‌های عربی خواهان حمایت آمریکا از حاکمیتشان هستند، ولی امنیتی که توسط آمریکا در خلیج فارس فراهم می‌شود مشکل ساز است؛ زیرا به نظر می‌آید ارزش‌های سیاسی و مذهبی غرب با آموزه‌های اسلامی ناسازگار است. این مشکل معمای خاصی را در بیشتر کشورها، خصوصاً عربستان سعودی، ایجاد کرده است. مذهب‌یون این کشور معتقدند که ارزش‌های غربی فساد می‌آورد و غربی‌ها باید از کشورشان بیرون نگه داشته شوند؛ و فشار بر حکومتشان را برای کاهش روابط با آمریکا خصوصاً از نظر نظامی افزایش داده‌اند (بیمن و وایس، ۲۰۰۲، ص ۱۶).

منظور آمریکا از دموکراسی در خاورمیانه با نظر اروپا متفاوت است. دموکراسی دارای دو جنبه‌ی روش و آرمانی است. بُعد روش آن معطوف به مشروعیت رأی‌دادن و رقابت بین نخبگان برای کسب قدرت سیاسی است. این قرائت از دموکراسی، واقع‌گرا و در شکل محدود آن است. اما شرایط عینی نشان از عدم آمادگی لازم برای وجود افراد دموکراتیک دارد، چرا که تمایلات الیگارشسی در تمامی لایه‌های جامعه رسوخ دارد. خاورمیانه به دلیل وجود الیگارشسی نمی‌تواند با جست‌وجوی آگاهانه به دموکراسی دست یابد. آمریکا درصدد تثوریزه کردن این نوع دموکراسی است که مبتنی بر محوریت رقابت است.

ترویج دموکراسی در این شکل در خاورمیانه فرصت را نصیب آمریکا می‌کند که امکان کنترل فرایند دموکراتیزه شدن و تعیین سرعت تحقیق آن را در اختیار بگیرد. این مسأله نشان دهنده‌ی آن است که نیاز برای یک درک واقع‌گرایانه تر از بالقوه بودن دموکراتیک براساس دکترین بوش بوده است (دهشیار، ۱۳۸۴، ص ۱). هدف آمریکا از این نوع دموکراسی، حفظ و در صورت لزوم جایگزین کردن رهبران متحد در منطقه برای جلوگیری از رشد بنیادگرایی است که بستر ساز تروریسم می‌باشد.

ترویج دموکراسی در خاورمیانه هیچ‌گاه به عنوان یک هدف در سیاست خارجی آمریکا مطرح نبوده است. دل مشغولی عمده‌ی دولت‌های مختلف آمریکا در چند دهه‌ی اخیر، حفظ ثبات در خاورمیانه بوده و در همین چهارچوب، پیشبرد صلح مورد نظر واشنگتن در خاورمیانه، تضمین جریان نفت از منطقه به بازارهای غرب و مهار جنبش‌های تندرو و خواهان تغییر وضع

موجود در منطقه، اصول اساسی سیاست خارجی زمامداران کاخ سفید را در خاورمیانه تشکیل می‌داده است. تا زمانی که دولت‌های غرب منطقه در دستیابی آمریکا به این اهداف کمک می‌کردند ایالات متحده بیشتر نگران ثبات این گونه رژیم‌ها در منطقه بود و کمتر به مسأله‌ی فقدان دموکراسی در جوامع منطقه توجه می‌کرد. (گوردون، ۲۰۰۳) در واقع حفظ ثبات در خاورمیانه، که به لحاظ منابع انرژی از اهمیت راهبردی فوق‌العاده‌ای برخوردار است، آن چنان ذهنیت سیاست‌گذاران آمریکایی را به خود مشغول کرده بود که آنان حتی از اعمال فشار جدی برای پیشبرد تغییرات دموکراتیک رژیم‌های غیردوست، همچون سوریه، خودداری می‌کردند. (هاوسورن، ۲۰۰۳، ص ۲۱)

حوادث یازده سپتامبر اثر شگرفی بر سیاست خارجی آمریکا به‌ویژه در ارتباط با خاورمیانه بر جای گذاشت، حملات یازده سپتامبر در بردارنده‌ی این هشدار برای زمامداران آمریکا بود که حمایت از حفظ وضع موجود در خاورمیانه، چه پیامدهای وحشتناکی ممکن است برای این کشور داشته باشد. در همین چهارچوب تحلیل‌های مختلفی درباره‌ی علل وقوع این حملات و چگونگی گسترش تندروی و تشدید احساسات ضد آمریکایی در خاورمیانه مطرح شد. تحلیلگران غرب علل حوادث یازده سپتامبر را به فقدان فرصت‌های اقتصادی در جوامع عرب خاورمیانه، عملکرد نامناسب نظام آموزشی در جوامع منطقه و محبوب نبودن سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا در نزد مردم این جوامع نسبت داده‌اند (ویندسور، ۲۰۰۳).

در همین راستا، فقدان دموکراسی در جوامع خاورمیانه به‌عنوان عاملی عمده که زمینه‌ی پرورش تندروی و تروریسم را فراهم می‌کند، مدنظر قرار گرفت. براساس این دیدگاه، نظام‌های اقتدارگرا در جوامع عرب، فضایی را پدید آوردند که القاعده و دیگر گروه‌های ستیزه‌جو قادرند از آن در جهت حمایت مردم بهره‌برداری کنند. همچنین، اینطور تحلیل شد که فقدان آزادی سیاسی در این جوامع، امکان توسعه‌ی رفاه و ترویج افکار مدرن را سد کرده‌است. در عین حال، رابطه‌ی نزدیک و واشنگتن با رژیم‌های غیر دموکراتیک عرب منطقه، بر عمق سرخوردگی اعراب از اوضاع کنونی خود افزوده‌است. (باول، ۲۰۰۴، ص ۱)

در همین راستا، براساس تحلیل‌هایی که در واشنگتن از علل وقوع این حوادث مطرح شد، ملت‌سازی و دموکراتیزه کردن جوامع خاورمیانه به عنصری اساسی در سیاست خارجی این کشور در خاورمیانه تبدیل شده است. این امر بدین معناست که راهبرد دموکراتیزه کردن خاورمیانه در دولت بوش، در راستای تأمین منافع امنیتی این کشور در منطقه‌ی خاورمیانه مطرح شده است. در حال حاضر مهمترین حوزه‌ای که در آن منافع امنیتی آمریکا به‌ویژه در خاورمیانه تعریف می‌شود، راهبرد مبارزه با تروریسم است. زمامداران کاخ سفید پیش از بوش نیز بر اهمیت مبارزه با تروریسم تأکید کرده‌بودند، با این حال حملات یازده سپتامبر، عملیات

راهبرد مبارزه با تروریسم از طریق دموکراسی را به اولویت نخست سیاست خارجی آمریکا تبدیل کرد. (جانسون، ۲۰۰۴، ص ۱)

همانطور که ذکر شد، تحلیل سیاست‌گذاران واشنگتن از علل و ریشه‌های حوادث یازده سپتامبر، در نهایت سبب طرح مسأله‌ی لزوم پیشبرد تغییرات در جوامع عرب خاورمیانه و دموکراتیزه کردن این جوامع باشد. بدین ترتیب، می‌توان گفت که طرح‌های مربوط به دموکراتیزه کردن خاورمیانه، در راستای راهبرد تلاش واشنگتن در مبارزه با تروریسم مدنظر زمامداران کاخ سفید قرار گرفته است. بنابراین دایره‌ی مفهومی و حوزه‌ی عملکرد طرح‌های مربوط به دموکراتیزه کردن خاورمیانه، توسط راهبرد مبارزه با تروریسم در دستگاه سیاست خارجی دولت بوش تعیین شد. اظهارات جورج بوش در سخنرانی سالانه‌ی ژانویه سال ۲۰۰۴ در کنگره‌ی آمریکا، مبین ارتباط میان مبارزه با تروریسم و دموکراتیزه کردن خاورمیانه است. بوش در این سخنرانی گفت: «تا زمانی که خاورمیانه، منطقه‌ای استبدادزده و مملو از خشم و ناامیدی باشد، همچنان به پرورش مردان و جنبش‌هایی خواهد پرداخت که امنیت آمریکا و دوستان ما را تهدید می‌کنند. به همین علت است که آمریکا راهبرد ترویج آزادی در خاورمیانه‌ی بزرگ را دنبال می‌کند». در نتیجه می‌توان گفت، شیوه‌ی تحلیل مقام‌های کاخ سفید از علل حوادث یازده سپتامبر، توجه آنان را به معضل فقدان دموکراسی در خاورمیانه جلب کرد و ترویج دموکراسی در این منطقه به عنوان پادزهری در مقابل تروریسم مطرح شد. (میرترابی، ۱۳۸۴، ص ۸۷)

دیدگاه سیاستمداران آمریکا، بعد از یازده سپتامبر، بر این امر مبتنی است که توسعه‌ی دموکراسی باعث افزایش امنیت می‌شود و از پیدایش تروریسم جلوگیری می‌کند؛ پس اساس امنیت در خاورمیانه توسعه دموکراسی است. از آنجا که نومحافظه‌کاران آمریکا بنیادگرایی اسلامی یا رادیکالیسم اسلامی را در منطقه‌ی خاورمیانه، باعث رشد تروریسم می‌دانند، قرآن را تهدیدی بر امنیت خود می‌دانند که باید با آن مبارزه کرد. (میلادی گرجی، ۱۳۸۷، ص ۱)

کارشناسان و متخصصان آمریکایی معتقدند که امروزه از دموکراسی سوء استفاده‌های زیادی می‌شود و آمریکا که مدعی پرچمداری دفاع از آن است، تنها در حرف از آن حمایت می‌کند و این کشور سیاست‌های متناقضی در برابر خاورمیانه دارد. امروز با وجود گذشت چند سال از جنگ‌افروزی‌های آمریکا در افغانستان و عراق، نه تنها وعده‌های داده شده به این دو کشور در زمینه‌ی آزادی و دموکراسی محقق نشده، بلکه خشونت‌های مرگبار، سیاست‌های آمریکا در این دو کشور جنگ‌زده را زیر سوال برده است. «اریک لنگنباچر» می‌گوید: «امروزه درباره‌ی دموکراسی، سوءظن‌های بسیار بیشتری وجود دارد، زیرا وقتی قدرت‌هایی مانند آمریکا در ظاهر کلام از دموکراسی و آزادی سخن می‌گویند، ولی در عمل، سیاست دیگری پیشه می‌کنند، به آرمان‌های دموکراسی خیانت می‌شود. (mehrnews, 1386)

آنچه مسلم است، تاکنون آمریکا در منطقه به دنبال نوعی دموکراسی کنترل شده در راستای حفظ منافع خود بوده است. به همین دلیل نیز اصلاحات ظاهری و آزادسازی، تأثیری بر ثبات و امنیت منطقه و کنترل بحران‌های داخلی نداشته و حتی به دلیل ناامید شدن گروه‌های فعال سیاسی مسلمان از رقابت‌های سالم سیاسی، گرایش‌های رادیکال در منطقه افزایش یافته است. درحقیقت، هر چند آمریکا در دهه‌ی ۹۰ قدرت برتر جهانی بود، اما واقعیت این است که در این دوره نتوانست نظام تک قطبی مورد نظر خود را تثبیت کند و به عبارت دیگر، این دوره (دهه‌ی ۹۰) را باید دوره‌ی گذار در نظام بین‌الملل نامید. (سجاد پور، ۱۳۸۰، ص ۹۷۲). حوادث یازده سپتامبر را باید نقطه‌ی عطفی در شکل‌دادن به نظام بین‌الملل در اوایل هزاره‌ی سوم دانست. ضربه‌ای که در این روز به آمریکا وارد شد می‌توانست دو وجه داشته‌باشد؛ وجه اول؛ اوج ضربه‌پذیری قدرت اول جهانی بود که می‌توانست نظام بین‌المللی را به سمت یک نظام چند قطبی پیش ببرد. اما وجه دوم که در عمل اتفاق افتاد پاسخ سریع آمریکا به این حادثه و تلاش آن برای اثبات استمرار نظام تک‌قطبی بود (آسایش طلب، ۱۳۸۱، ص ۷۹۱).

موانع ترویج دموکراسی در خاورمیانه؛ آیا دموکراسی تروریسم را کاهش می‌دهد؟

در ارتباط با موانع ترویج دموکراسی، صرف نظر از ضرورت‌های متعارضی که در مورد راهبرد ترویج دموکراسی در خاورمیانه، دستگاه سیاست خارجی آمریکا با آن روبرو است، اجرای این راهبرد در عمل با موانع دیگری برخورد خواهد کرد که مهمترین آنها از این قرار است؛ نخست این که توانایی آمریکا در اعمال نفوذ بر تحولات سیاست داخلی در جوامع عرب خاورمیانه محدود است. در مجموع تجربیات تغییرات دموکراتیک در دیگر جوامع حاکی از آن است که حرکت در مسیر استقرار دموکراسی در یک جامعه، اغلب تحت تأثیر عوامل پیچیده‌ی داخلی آن جامعه قرار دارد. در این حال نیروهای خارجی در بهترین حالت از نقش درجه‌ی دو در پیشبرد تحولات دموکراتیک برخوردار هستند.

در اکثر کشورهای عربی، برقراری دموکراسی به عنوان هدف دراز مدت، غیر ممکن به نظر نمی‌رسد، اما شرایط سیاسی، اقتصادی و منطقه‌ای کنونی در خاورمیانه چندان با دموکراسی هم‌خوانی ندارد. در واقع، برای ایالات متحده بسیار آسان است که از جنبش‌های مردمی هوادار دموکراسی، که از قبل فعالیت‌های خود را برای پیشبرد تغییرات آغاز کرده‌اند، حمایت کند. با این حال چنین جنبش‌ها و نیروهایی در جوامع غربی خاورمیانه مشاهده نمی‌شود. دوم این که به نظر نمی‌رسد، گروه‌ای داخلی جوامع عرب خاورمیانه که خواهان تغییرات سیاسی هستند، در آینده‌ای نزدیک در زمینه‌ی ترویج دموکراسی به متحدی برای آمریکا تبدیل شوند. در اغلب کشورهای خاورمیانه، نیروهای اسلام‌گرا، مهمترین گروه مخالف را، در داخل جوامع خود تشکیل می‌دهند، اما ایالات متحده به واسطه‌ی نگرانی‌های خود، از این گروه‌ها حمایت نمی‌-

کند. از سوی دیگر، شمار محدود گروه‌های لیبرال در جوامع عربی نیز به واسطه‌ی حمایت سابق واشنگتن از نظام‌های اقتدارگرای عرب، به شدت نسبت به انگیزه‌های آمریکا در خصوص ترویج دموکراسی در منطقه بدبین هستند. (میرترابی، ۱۳۸۴، ص ۸۹).

یک تحلیل‌گر سیاسی در آمریکا تصریح کرد: «متأسفانه کاخ سفید نه تنها در رابطه با ایران، بلکه در سراسر منطقه کاملاً از ایده‌ی دموکراسی، سوء استفاده نموده و آن را تبدیل به ابزاری برای ماجراجویی غلط نظامی کرده است». «شادی حمید» درباره‌ی این که دموکراسی در خاورمیانه باید چه خصوصیتی داشته باشد می‌گوید: «این مسأله نه به غرب، بلکه در واقع به مردم منطقه بستگی دارد، اگر جامعه‌ای خواهان رأی دادن به حزبی اسلامی و سوسیالیست است، باید این حق را داشته باشد. به عقیده‌ی وی، دموکراسی در خاورمیانه با غرب متفاوت خواهد بود و هیچ اشکالی در این تفاوت نیست. به این معنا که در عمل به احتمال زیاد نقشی را که اسلام در جوامع منطقه بازی می‌کند، مهمتر و وسیع تر از آن است که غربی‌ها با آن راحت هستند؛ این واقعیتی است که باید پذیرفت و مشکلی در آن نمی‌بینیم». (mehrnews, 1386)

مسأله‌ی دیگر این است که در بسیاری از کشورهای عربی حتی جوامع نفت‌خیزی همچون عربستان، نیازهای شدید و فوری در خصوص اجرای یک رشته اصلاحات اقتصادی برای بهبود نسبی اوضاع وجود دارد. در شرایطی که شمار قابل توجهی از کشورهای این منطقه از رکود اقتصادی و معضلاتی همچون افزایش میزان بیکاری رنج می‌برند، ممکن است این سؤال در ذهن بسیاری مطرح شود که، آیا بهتر نیست به جای ترویج و تبلیغ دموکراسی در جوامع عرب، راه‌های عاجلی برای حل معضلات شدید اقتصادی پیدا کنند؟ شغل برای جوانان بیکار جست‌وجو شود؟ آخرین مانعی که در مسیر ترویج دموکراسی در جوامع عرب خاورمیانه به نظر می‌رسد، نوع تلقی افکار عمومی این جوامع از سیاست‌های آمریکا در منطقه است، براساس نتایج یک نظرسنجی که در آستانه‌ی جنگ با عراق در شش کشور منطقه صورت گرفته است، بیش از ۹۰ درصد مردم انگیزه‌ی حمله‌ی آمریکا به عراق را به نفت و یا به اسرائیل مرتبط کرده بودند. این امر حاکی از بی‌اعتمادی شدید مردم جوامع عرب منطقه به سیاست‌های آمریکا در منطقه است.

کشورهای عرب منطقه همواره به تعهد آمریکا در قبال توسعه‌ی دموکراسی در خاورمیانه با دید تردید نگریده‌اند و سیاست‌های واشنگتن را فاقد انسجام و حتی گاهی همراه با تزویر ارزیابی می‌کنند. در واقع، تعهد بوش (رئیس جمهور سابق آمریکا) و کاندولیزا رایس (وزیر امور خارجه‌ی سابق آمریکا) در قبال توسعه‌ی دموکراسی انکارناپذیر می‌باشد؛ چرا که وجود دموکراسی در خاورمیانه در جهت تأمین منافع امنیتی آمریکا خواهد بود. سیاست واشنگتن در منطقه، برقراری توازن میان درک تازه از ضرورت ایجاد دموکراسی پس از حوادث یازده

سپتامبر و نگرانی‌های سابق در مورد دسترسی به نفت و تأمین امنیت آمریکا و اسرائیل می‌باشد. (اتاوی، ۲۰۰۷)

بنابراین آمریکا به دلیل عملکرد گذشته‌ی خود، پشتیبانی بی‌قید و شرط از اسرائیل و حمایت از نظام‌های دیکتاتوری در منطقه، در افکار عمومی منطقه از اعتبار لازم برخوردار نیست تا بتواند نقش منجی دموکراسی را به راحتی ایفا نماید. حمله‌ی نظامی به عراق چهره‌ی آمریکا را در افکار عمومی منطقه تیره‌تر ساخته و حساسیت بیشتری نسبت به مداخلات آمریکا در منطقه برانگیخته است.

«گریگوری گاوس» در مقاله‌ای با عنوان «آیا دموکراسی تروریسم را متوقف می‌کند؟» نشان می‌دهد که بسط دموکراسی مورد نظر غرب به ویژه آمریکا، نمی‌تواند راهی برای متوقف کردن تروریسم باشد. به نظر می‌رسد که ثنومحافظه‌کاران با تکیه بر اندیشه‌های لیبرال و شیوه‌های تحمیل دموکراسی بر این باورند که این گونه از دموکراسی خواهی می‌تواند با جلب افکار عمومی و آراء نخبگان اجتماع در هر ملتی، به ترویج فرهنگ خاصی منجر گردد که آن فرهنگ به طور طبیعی پارادایم رسیدن به مطالبات از طریق شیوه‌های غیر خشونت‌آمیز را مسلط خواهد کرد.

افراط و تقلب بیش از اندازه در این نوع از تفکر، در غرب و به‌ویژه آمریکا و نزد ثنومحافظه‌کاران، به آنجا رسیده است که بر آنند تا با تحمیل دموکراسی غربی بر کشورهای دیگر، خصوصاً خاورمیانه، مردم آن کشورها را به زور سعادتمند کرده و از مواهب طبیعی و تحمیلی این دموکراسی بهره‌مند نمایند. در این امر آنها تا آنجا پیش می‌روند که شیوه‌های سنتی و مذهبی را زیر سؤال برده و خواهان توجه بیشتر به پارادایم‌های عقلانی برای درک مفاهیم دموکراسی خواهی و لیبرال‌طلبی در این کشورها هستند. (کلهر، ۱۳۸۴)

گاوس می‌گوید: «دولت بوش اعتقاد دارد که تقویت دموکراسی در جهان اسلام منجر به بهبود امنیت آمریکا خواهد شد». اما این فرضیه نادرست است؛ چرا که هیچ مدرکی وجود ندارد که تأکید کند دموکراسی، تروریسم را کاهش می‌دهد. در واقع خاورمیانه‌ای دموکراتیک احتمالاً منجر به تشکیل دولت‌هایی اسلامی خواهد شد که تمایلی به همکاری با واشنگتن نخواهند داشت.

دستاوردهای دموکراسی آمریکا هم‌اکنون درگیر مسأله‌ای است که جورج بوش آن را «چالش مولد» در تزریق دموکراسی به کشورهای عربی توصیف کرده است. دولت بوش و حامیان آن اعتقاد دارند که ارتقای دموکراسی در کشورهای عربی نه تنها باعث گسترش ارزش‌های آمریکایی خواهد شد بلکه به بهبود امنیت آمریکا خواهد انجامید و با رشد دموکراسی در جهان عرب، تولید تروریست‌های ضد آمریکایی در منطقه متوقف خواهد شد. از این رو ارتقای

دموکراسی در خاورمیانه نه تنها یکی از اهداف ثابت امنیتی آمریکا است بلکه رسیدن به این هدف بسیار ضروری است. (گاوس، ۲۰۰۵)

اما این فرضیه پرسشی اساسی را پیش می‌کشد؛ آیا این امر واقعیت دارد که هر چه کشوری دموکراتیک‌تر شود، احتمال تولید تروریست و گروه‌های تروریستی در آن کمتر خواهد شد؟ به عبارت دیگر، آیا منطق امنیتی ارتقای دموکراسی در جهان عرب براساس فرضیه‌ی صحیحی استوار شده است؟ متأسفانه پاسخ این پرسش ظاهراً منفی است. گرچه دانسته‌های ما از تروریسم ناکافی است، اما اطلاعات موجود نشان می‌دهد که ارتباط محکمی بین دموکراسی و فقدان یا کاهش تروریسم وجود ندارد. (گاوس، ۲۰۰۵) ظاهراً تروریسم از عواملی نشأت می‌گیرد که بسیار پیچیده تر از نوع حکومت است. همچنین این احتمال ضعیف است که دموکراتیزه کردن، به مبارزات کنونی علیه ایالات متحده خاتمه دهد. القاعده و گروه‌های مشابه آن برای دموکراسی در جهان اسلام نمی‌جنگند بلکه برای تحمیل نگرششان در مورد یک کشور اسلامی الگو می‌جنگند. علاوه بر این، درکی وجود ندارد حاکی از این که دموکراسی در جهان عرب ریشه‌ی تروریسم را خشک و حمایت از سازمان‌های تروریستی را در بین ملت‌های عرب محو خواهد کرد و تعداد تروریست‌های بالقوه را کاهش خواهد داد. حتی اگر دموکراسی در خاورمیانه حاکم شود، چه نوع حکومت‌هایی تولید خواهد کرد؟ آیا این حکومت‌ها با ایالات متحده در مورد اهداف سیاسی مهم آن علاوه بر مبارزه با تروریسم، از جمله پیشبرد روند صلح اعراب و رژیم صهیونیستی، حفظ امنیت خلیج فارس و تضمین جریان نفت همکاری خواهند کرد؟ هیچ‌کس نمی‌تواند پیش‌بینی کند که دموکراسی چه به بار خواهد آورد، اما براساس تحقیقات و نظرسنجی‌های عمومی و انتخابات اخیر در جهان عرب، به نظر می‌رسد ظهور دموکراسی در این منطقه منجر به تشکیل دولت‌های اسلامی گردد که تمایل کمتری، در مقایسه با حکمرانان فعلی، برای همکاری با آمریکا داشته باشند. پاسخ پرسش‌های فوق باید واکنشگتن را مردد کند.

می‌توانیم اینگونه هم بیان کنیم که، ناکامی دموکراسی‌سازی در خاورمیانه تحت تأثیر عوامل داخلی و بین‌المللی است. به لحاظ داخلی ابتدا باید این موضوع را در نظر داشت که دموکراتیک شدن، سطحی از توسعه یافتگی است و توسعه زمانی اتفاق می‌افتد که شاخصه‌های مختلف با هم و در ارتباط متقابلشان به تکامل برسند. این شاخص‌ها دربرگیرنده‌ی بخش‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و حتی نظامی یک ملت است که هم‌زمان با بهبود وضعیت آن‌ها رشد دموکراسی و ارزش‌های دموکراتیک را نیز تجربه می‌کنند؛ اتفاقی که در کشورهای خاورمیانه نه تنها نیفتاده بلکه عملاً شاهد عکس این رویدادها هستیم. (پژوهشکده-ی مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۲۶ شهریور ماه ۱۳۹۲)

دموکراسی، عینیت یافته‌ی قرارداد اجتماعی است. در نتیجه‌ی قرارداد اجتماعی، کل حقوق جامعه به دولت واگذار نمی‌شود و حاکمیت کماکان در جامعه نهفته است. تنها بر اساس قرارداد اجتماعی جامعه به دولت این قدرت و اختیار را می‌دهد که در جهت منافع او کارهایی را که نیازمند اقدام اقتدار عمومی است انجام دهد. اما آنچه که ما از تولد دموکراسی‌ها در خاورمیانه می‌بینیم محصول یک قرارداد اجتماعی برای مدیریت عرصه‌ی عمومی نیست. تجربه‌ی دموکراسی‌های ساخته شده در خاورمیانه نشان می‌دهد که ایجاد نظام دموکراتیک (به معنای ایجاد قانون اساسی و ساز و کارهای دموکراتیک) به خودی خود ارزش‌های دموکراتیک را به همراه نمی‌آورد، بلکه می‌تواند بسیاری از رفتارهای قبیله‌گرایانه، تبعیض‌نژادی و رفتارهای ضد بشری و ضد دموکراتیک را به رقابت برای کسب قدرت منتقل کند. در چنین حالتی پیروز انتخابات، دیکتاتوری است که قدرت خود را به نام دموکراسی ثبت و معرفی می‌کند، اما سیاست‌های رفتاری او هیچ ارتباطی با دموکراسی ندارد. از سوی دیگر جناح شکست خورده نه تنها پیروزی رقیب را چندان به رسمیت نمی‌شناسد، بلکه به انواع ضدیت با جریان پیروز روی می‌آورد، تا جایی که یا خود در انواع خشنوت‌ها مشارکت می‌کند و یا از مقابل آن با اقماض می‌گذرد.

از لحاظ عوامل بین‌المللی، تجربه‌ی دموکراسی‌سازی ایالات متحده و شرکای استراتژیک آن در خاورمیانه نشان می‌دهد که اولویت آمریکا در کوتاه زمانی از ایده‌آل‌های "دموکراتیک" به اولویت‌های "امنیتی" تغییر پیدا می‌کند. در این راستا ایالات متحده، دولتی توتالیتر را -که بتواند امنیت را برقرار کند- بر چرخش دموکراتیک قدرت، به عنوان یکی از ارکان نظام دموکراتیک، ترجیح می‌دهد. تلاش این کشور در راستای جلب حمایت‌های خارجی برای چنین دولت‌هایی و تثبیت آن‌ها در نظام بین‌الملل موجب می‌شود بر قدرت این دولت‌ها افزوده شده و هر چه بیشتر چرخش قدرت را با چالش مواجه کند.

عملکرد آمریکا در عراق و افغانستان به خوبی نشان می‌دهد که ایده‌آل دموکراتیک ایالات متحده در بستر چالش‌های امنیتی، نه تنها به چرخش دموکراتیک قدرت منجر نشد بلکه هر چه بیشتر بر قدرت دولت مستقر افزود. علاوه بر این، وظیفه‌ی این دولت نه تنها بر تضمین دموکراسی و آزادی قرار نگرفت، بلکه تامین امنیت به هر روش و با هر ابزاری به موضوع اصلی تبدیل شد.

دموکراسی‌های متولد شده از بطن تحولات موسوم به "بهار عربی" نیز از این امر مستثنی نیستند. دموکراسی در این کشورها به دلیل دوگانه بودن "ساختار اجتماعی" و "ایده‌آل‌های قدرت‌های خارجی" موجب شده نه تنها به دموکراسی فرصت‌تثبیت و پایداری داده نشود، بلکه ناکارآمدی نظام سیاسی افزایش یابد و از درون آن ناامنی و اختلال در زندگی روزمره به عنوان بخش جدایی‌ناپذیر وضعیت حکمرانی در این کشورها بیرون بیاید. تحولات اخیر در

کشور مصر نمونه‌ی خوبی برای این مدعاست؛ چنانکه کودتای اخیر و نوع مواجهه‌ی قدرت-های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای با آن نشان داد که راه دموکراسی برای این کشور بسیار دشوار و بحرانی است و در کوتاه‌زمان غیر ممکن می‌نماید.

حتی آمار منتشره از سوی دولت امریکا نیز ادعای وجود رابطه‌ی نزدیک میان تروریسم و استبداد را اثبات نمی‌کند. براساس گزارش سالانه‌ی وزارت امورخارجہ که تحت عنوان «الگوهای تروریسم جهانی» منتشر می‌شود، در فاصله‌ی سالهای ۲۰۰۰ — ۲۰۰۲، دویست و شصت و نه حادثه‌ی بزرگ تروریستی جهان در کشورهایی اتفاق افتاده است که «خانه‌ی آزادی» آنها را به‌عنوان کشورهای «آزاد» طبقه‌بندی کرده بود. همچنین صدونوزده حادثه در کشورهای «نیمه‌آزاد» و صدوسی و هشت حادثه نیز در کشورهای «غیرآزاد» به‌وقوع پیوسته است. البته این بدان معنا نیست که احتمال پرورش تروریست‌ها در کشورهای آزاد بیشتر از سایر کشورها است، بلکه این آمار و ارقام تنها نشانگر این مطلب‌اند که رابطه‌ی بین میزان تروریسم در یک کشور و درجه‌ی آزادی شهروندان آن وجود ندارد. به‌طور حتم، این آمار هرگز نشان نمی‌دهند که دموکراسی، نسبت به سایر اشکال حکومتی، به‌صورت قابل‌ملاحظه‌ای کمتر در معرض تروریسم قرار دارد.

البته الگوی پراکندگی تروریسم در جهان، تصادفی نیست. براساس اطلاعات رسمی دولت امریکا، اکثر وقایع تروریستی، تنها در چند کشور اتفاق افتاده‌اند؛ چنانکه نیمی از تمامی وقایع تروریستی رخ داده در سال ۲۰۰۳ در کشورهای «غیرآزاد»، تنها به دو کشور عراق و افغانستان اختصاص داشته است. به‌نظر می‌رسد ایجاد دموکراسی در این کشورها چندان مانع از فعالیت تروریست‌ها نشده و احتمالاً دموکراسی حتی موجب ترغیب بیشتر تروریست‌ها نیز شده است. اما راجع به کشورهای «آزاد» باید گفت: وقایع تروریستی هند، هفتاد و پنج درصد کل حوادث تروریستی جهان را به خود اختصاص داده است. البته تعدادی از این حملات توسط گروه‌های پاکستانی، مخصوصاً در منطقه‌ی کشمیر، انجام گرفته‌است، اما همه‌ی عاملان این حوادث، خارجی نیستند. تعداد قابل‌ملاحظه‌ای از حوادث تروریستی در هند، دور از منطقه‌ی کشمیر اتفاق افتاده است. این مسأله نشان می‌دهد که نارضایتی‌های محلی دیگری نیز از دولت مرکزی وجود دارد. با وجود این که دموکراسی هند، قوی و پرتراوت است، اما هر دو نخست‌وزیر اخیر این کشور (به‌ترتیب، «اینندیرا گاندی» و پسرش «راجیو گاندی») ترور شده‌اند. اگر دموکراسی احتمال به‌وجود آمدن تروریسم را کاهش می‌داد، آمار این حوادث در هند نباید تا این اندازه زیاد می‌شد. (برگرفته از سایت باشگاه اندیشه)

مقایسه‌ی دو کشور هند (به‌عنوان پرجمعیت‌ترین دموکراسی جهان) و چین (به‌عنوان پرجمعیت‌ترین کشور استبدادی) دشواری این گمان را که دموکراسی راه‌حل مشکل تروریسم

است، بیشتر نمایان می‌سازد. گزارش «الگوهای تروریسم جهانی» برای سال‌های ۲۰۰۰ — ۲۰۰۳، نشان می‌دهد که در این فاصله زمانی، در کشور هند دویست و سه مورد حملات تروریستی بین‌المللی اتفاق افتاده است؛ در حالی که حتی یک مورد از این‌گونه حملات در چین مشاهده نمی‌گردد. لیست حوادث تروریستی سالهای ۱۹۷۶ — ۲۰۰۴ که توسط "مؤسسه‌ی یادبود ملی جلوگیری از تروریسم" جمع‌آوری شده، نشان‌دهنده‌ی چهارصد مورد حمله‌ی تروریستی برای هند و تنها هجده مورد برای کشور چین می‌باشد. حتی اگر با قدری افزایش، یک‌دهم این حملات تروریستی را به چین اختصاص دهیم، آمار این‌گونه حوادث در این کشور به‌صورت قابل‌ملاحظه‌ای از هند کمتر است. اگر رابطه‌ی میان استبداد و تروریسم تا بدان حد که دولت بوش ادعا می‌کند، قوی بود، باید عکس این آمار تروریستی در مقایسه میان چین و هند مشاهده می‌شد.

وضعیت عراق پس از خروج آمریکا چگونه شد؟ آیا افزایش سالیانه‌ی آمار حملات تروریستی در این کشور پس از خروج نیروهای آمریکایی نشان‌دهنده‌ی شکست آمریکا در مبارزه علیه تروریسم نیست؟ آنچه که در عراق رخ می‌دهد بیانگر آن است که سیاست آمریکا و مبارزه علیه تروریسم دچار شکست شده است؛ خصوصاً پس از اینکه اوپاما سربازان خود را از آنجا خارج کرد. اکنون شنیده می‌شود که در افغانستان نیز همان قصد را دارد، که اگر محقق شود طالبان به احتمال قوی برمی‌گردد و عملاً یازده سال حضور نظامی در این کشور بی‌اثر می‌شود. هدف از آوردن این آمارها این است که ثابت کنیم، زمان آن فرا رسیده که در مورد تأکید آمریکا بر ارتقای دموکراسی در جهان عرب مجدداً فکر کنیم. به عبارت دیگر، هیچ مدرک و دلیل محکم و تجربی حاکی از وجود ارتباط بین دموکراسی، یا هر شکل حکومتی دیگر و تروریسم، چه ارتباط مثبت و چه منفی وجود ندارد. از این رو دلیلی وجود ندارد که بپذیریم جهان عرب دموکراتیک، صرفاً به دلیل دموکراتیک بودن، تروریست‌های کمتری تولید خواهد کرد.

اشاره به خیزش‌های اخیر مردمی در جهان عرب مطالب تازه‌ای را درباره‌ی بیداری اسلامی پیش روی ما قرار می‌دهد. با توجه به آگاهی سیاسی و هوشیاری اجتماعی که در نتیجه‌ی بیداری اسلامی در بین مردم ایجاد شده، بینش جامع و همه‌جانبه‌ای نسبت به دسیسه‌ها و نقشه‌های غرب و قدرتهای جهانی به وجود آمده است.

ظهور آموزه‌های غربی در خاورمیانه و بیداری اسلامی

در این قسمت تلاش خواهد شد تا به طور خلاصه به بیداری اسلامی به عنوان یکی از نتایج حضور آمریکا در خاورمیانه، به منظور مبارزه با تروریسم اشاره کرد. پس از حادثه‌ی تروریستی یازده سپتامبر و در زمانی که طرح خاورمیانه‌ی بزرگ در راس سیاست خارجی آمریکا قرار داشت، منطقه‌ی خاورمیانه به‌عنوان کانون توجه نظام جهانی بود.

این طرح - در سکوت و فضایی پر از ابهام در مورد موفقیت آن - جای خود را در استراتژی کلان آمریکا به طرح جایگزین، یعنی نگاه به شرق به ویژه چین می‌داد. (clinton, 2011:7-9)

تحولات سیاسی اخیر، بار دیگر خاورمیانه را به کانون توجه بازیگران نظام جهانی بدل کرد. تحولاتی که ملت‌های بسیاری را در خاورمیانه، در راه رسیدن به آرمان‌های استقلال طلبی، اسلام‌خواهی، مبارزه با استبداد، تبعیض‌های قومی و قبیله‌گرایی و مبارزه با فساد گسترده در نظام‌های سیاسی، با خود همراه ساخت و شرایط را برای تغییرات رو بنایی و زیر بنایی در کشورهای تونس، لیبی و مصر فراهم ساخت و یمن و بحرین و سوریه را درگیر نگه داشته است.

لشکر کشی نظامی ایالات متحده به خاورمیانه پس از حادثه‌ی یازده سپتامبر، این فرصت را فراهم کرد که اشاعه‌ی لیبرال - دموکراسی افزون بر قالب تبلیغاتی - تشویقی، ماهیتی عملیاتی بیابد. ایالات متحده تلاش داشت در چهارچوب دولت‌سازی در افغانستان و به‌ویژه عراق، الگوی موفق‌تری را در خاورمیانه شکل دهد. از سوی دیگر می‌کوشید با فشار بر دولت‌های اقتدارگرای هم‌پیمان خود در خاورمیانه در قالب طرح خاورمیانه‌ی بزرگ، اصلاحاتی همه‌جانبه و در راستای توسعه‌ی سیاسی، اقتصادی و علمی - آموزشی انجام دهد. (دهقانی فیروز آبادی، ۱۳۸۳، صص ۴۹۸-۴۷۷)

در این راستا آمریکا و متحدان خود همچنین درصدد پیاده کردن پروژه‌ی مدرنیته و فرایند مدرنیزاسیون در جهان عرب بودند. در جهان عرب، همان جهان توسعه یافته می‌بایست به شکل‌گیری دولت مدرن سکولار می‌انجامید و توسعه‌ی سیاسی، اقتصادی، امنیت و حاکمیت را برای ملتها به ارمغان می‌آورد. لیکن نگاه سطحی به اوضاع و احوال کشورهای عربی دچار انقلاب‌های مردمی، بر تحقق نیافتن این مهم صحنه می‌گذارد. (دهقان فیروز آبادی و فرازی، ۱۳۹۱، ص ۱۶۸) انقلاب‌هایی که موجب بسط آگاهی و هوشیاری سیاسی در بین مردم شده و مسلمانان به چهره‌ی واقعی غرب و پشت پرده‌ی برنامه‌ها و نقشه‌های آمریکا آشنا شده‌اند. انقلاب‌هایی که اساس آنها نشان می‌دهد ضد مدرنیته و سکولار شدن هستند و تضعیف، انحطاط و فروپاشی سیاسی برخی از دولت‌های عرب - که به بیداری اسلامی دچار شدند - نشان از نازایی مدرنیته و ناکامی دولت مدرن در جهان عرب است.

بدون تردید، اصلاح رژیم و ساختار سیاسی به منظور افزایش مشارکت مدنی و آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، یکی از مهمترین اهداف بیداری اسلامی اخیر در جهان عرب است. شعار - های اسلامی مورد استفاده در تظاهرات، تفکرات رهبران و گرایش عمومی مردم به گروه‌ها و احزاب اسلام‌گرا در اوّلین مشارکت سیاسی در این کشورها، پس از تحولات اخیر در

خاورمیانه، در چارچوب انتخاب‌های پارلمانی اهمیت اسلامی بودن نظام‌های سیاسی این کشورها را نشان می‌دهد. (19 pillar, 2011)

از آنجایی که آمریکا و همپیمانانش در صدد اسلام‌زدایی در جهان به‌ویژه در خاورمیانه هستند؛ و لذا ایجاد فرقه‌هایی چون بهائیت، تلاش برای تأسیس رژیم صهیونیستی و نیز ایجاد مرزهایی که در تاریخ منطقه سر منشأ اختلافات بسیاری بوده است را می‌توان در راستای این سیاست، تجزیه و تحلیل کرد.

از دیگر موانعی که بیداری اسلامی در برابر غرب ایجاد کرده است تغییر نظم موجود در خاورمیانه است. مهمترین قدرت‌های منطقه‌ای در زیر سیستم‌های خاورمیانه، به استثنای ایران، با قدرت‌های فرامنطقه‌ای و بین‌المللی به‌ویژه آمریکا اتحاد یا همکاری گسترده داشتند. از این جهت راه حل بسیاری از مسائل سیاسی و امنیتی منطقه به دلیل دخالت قدرت‌های بین‌المللی به فراتر از بازیگران منطقه‌ای ختم می‌شود. همین عامل سبب شده بود نظم موجود در خاورمیانه، نظمی با محوریت آمریکا و اسرائیل باشد. با آغاز بیداری اسلامی و اعتراضات مردمی در جهان عرب، انتظار و امید آن می‌رود که شاهد تغییراتی در نظم موجود باشیم. از یک سو با سقوط حسنی مبارک و تغییر ساختار سیاسی در مصر، بعید است در ادامه شاهد همکاری‌های گسترده و تاثیرگذاری بسیار زیاد آمریکا در سیاست‌گذاری‌های مصر، همچون دوران حسنی مبارک، باشیم. از سوی دیگر، نحوه برخورد و تا حدودی سردرگمی آمریکا درباره‌ی انتخاب میان ملت‌های معترض، یا حمایت از متحدان قدیمی خود در خاورمیانه و در نهایت سقوط آن‌ها به مذاق رهبران عربستان سعودی که یکی از متحدان کلیدی آمریکا در منطقه هستند، خوش نیامد و سبب انتقاد آنان از سیاست‌های اوباما و حمایت نکردن به موقع او از حاکمان عرب شد. (jett, 2011: 175)

در حقیقت، بیداری اسلامی در خاورمیانه و به دنبال آن سقوط رهبران و تغییر ساختارهای سیاسی در کشورهای لیبی و مصر از یک سو، ترس برخی از رهبران فعلی منطقه ناشی از نزدیکی به آمریکا و سایر متحدان خارجی و کاهش میزان مشروعیت و پایگاه‌های مردمی دولت‌های محافظه‌کار منطقه از سوی دیگر، در نهایت به تغییر موازنه‌ی قوا در خاورمیانه منجر شد. این امر، به دلیل ناتوانی در بسیج منابع داخلی و بی‌اعتمادی روانی به اتحادها و ائتلاف‌های خارجی صورت گرفت. به نظر بسیاری از کارشناسان خاورمیانه، در شرایط متغیر موازنه-ی قدرت، معادلات قدرت به نفع ایران و ترکیه تغییر یافته است. البته شرایط پیچیده‌ی سیاسی و امنیتی پیش روی ایران - به دلیل برنامه‌ی هسته‌ای این کشور - استفاده از این فرصت‌ها را دشوار کرده است. (Ayoob, 2011: 192-194) از طرف دیگر، تحولات اخیر خاورمیانه امنیت عربستان و اسرائیل را آماج تهدید قرار داد و صف‌بندی میان جبهه‌ی مقاومت و جبهه‌ی سازش را بیش از پیش مملوس کرد. ایران، سوریه و حزب الله لبنان در محور مقاومت (در مسائل

کلان خاورمیانه، در مقابل محور سازش به مرکزیت آمریکا و حامیان عربستان و ترکیه قرار گرفتند. البته لازم به ذکر است، با آغاز خیزش‌های اسلامی، نوعی همسویی رفتاری از دولت‌های منطقه را در حمایت از گفتمان مقاومت اسلامی و افزایش فاصله از گفتمان سازش، شاهد بودیم. شکی نیست که نحوه‌ی برخورد ملت‌های حاضر در خیزش بیداری اسلامی مانند، رویکرد مصر در لغو محدودیت‌ها و تبادلات با نوار غزه پس از سقوط حسنی مبارک، نیز تأییدی بر تقویت گفتمان مقاومت و تضعیف گفتمان سازش با اسرائیل است. به نظر می‌رسد ادامه‌ی این اختلافات و وضعیت حاکم بر جوامع کشورهای عربی، شرایط را به سمتی سوق خواهد داد که رهبران آنها نتوانند آشکارا به همکاری گسترده با آمریکا و هم‌سویی سیاسی با اسرائیل چندان تأکید کنند.

نتیجه‌گیری

نتایج به دست آمده از این تحقیق حاکی از آن است که کشورهای خاورمیانه از لحاظ شرایط داخلی برای پذیرش دموکراسی وضعیت مناسبی ندارند و هنوز برای قرارگرفتن در پروسه‌ی دموکراسی‌سازی در وضعیت مطلوب قرار نگرفته‌اند. از آنجا که در گسترش دموکراسی در یک جامعه عوامل داخلی تأثیرگذارتر و اساسی‌تر از عوامل خارجی است، لذا ایالات متحده در تحقق هدف خود مبنی بر گسترش دموکراسی در این منطقه با مشکلاتی از قبیل؛ نارضایتی مردم با سیاست‌های ایالات متحده، مخالفت گروه‌های تروریستی با استقرار دموکراسی (چون آن را حکومت کفار می‌دانند)، عدم اجماع در بین دولتمردان کشورها برای پذیرش دموکراسی، مواجه است. برای بسیاری، سیاست دموکراتیزه کردن خاورمیانه - که جورج دبلیو بوش آن را در بنیاد ملی برای اشاعه‌ی دموکراسی در قالب یک چهارچوب یکپارچه بیان کرد - به شکلی وسیع غیر قابل درک است. اینان اشاره به این دارند که آمریکایی که از رژیم‌های بسته در منطقه حمایت کرده است چگونه می‌تواند اشاعه دهنده‌ی دموکراسی شود. صحبت از این می‌شود که رژیم‌های مردمی و دموکرات با کمک آمریکا در منطقه سرنگون گشته‌اند که این خود در تناقض با اشارات مداوم کالین پاول در مناسب‌های گوناگون از قبیل دانشگاه شهر نیویورک و جورج دبلیو بوش است.

امریکایی‌ها به دروغ انگیزه‌ی خود را از حمله به افغانستان و عراق، مبارزه با تروریسم تبلیغ می‌کنند؛ اما انگیزه‌ی حقیقی آنها قدرت طلبی، سلطه‌طلبی و توسعه‌ی دستگاه‌های سلطه است و این واقعیتی است که کشورها و ملت‌های، دنیا حتی اگر در کوتاه مدت به نحوی سکوت کنند، اما در بلندمدت تسلیم آن نخواهند شد. علاوه بر این، اصولاً آمریکا خود سرکرده‌ی تروریست هاست و چنین دولتی که در پرونده‌ی خود از یک طرف عملیات تروریستی علیه ملت‌ها را وارد و از طرف دیگر بزرگترین حامی تروریست‌ها به‌ویژه حامی رژیم نژاد پرست صهیونیستی

است، هرگز صلاحیت مبارزه علیه تروریسم را ندارد. به همین دلیل همراهی و همکاری دولت‌های منطقه با آمریکا، در واقع همراهی با اصلی‌ترین حامی تروریسم دولتی است و این واقعیت تلخ، قطعاً موجب طغیان ملت‌ها علیه این دول‌ها خواهد شد که خیزش‌های اخیر ملت‌های اسلامی در چهارچوب بیداری اسلامی اثبات‌کننده‌ی این واقعیت است.

همچنین در این مقاله به صورت گذرا نشان داده‌ایم که «رهایی از شر سلطه‌ی جهانی» یکی از هدف‌های مهم بیداری اسلامی است، تا جهانی برابر و توأم با آرامش و به دور از دسیسه‌ها و نقشه‌های غیر انسانی و غیر اخلاقی و نظام استکبار جهانی ایجاد شود. این نوشتار به این نتیجه رسیده است که، با توجه به آگاهی سیاسی و هوشیاری اجتماعی که در نتیجه‌ی بیداری اسلامی در بین مردم ایجاد شده است، بینشی جامع و همه‌جانبه که ناشی از انقلاب اسلامی ایران است نسبت به دسیسه‌ها و نقشه‌های غرب و قدرت‌های جهانی به وجود آمده است و بیداری اسلامی مانع تحقق اهداف غیرانسانی و برنامه‌های مغرب‌زمین در کشورهای اسلامی است و مردم را با چهره‌ی واقعی استکبار جهانی و آمریکا آشنا می‌سازد. انقلاب‌های مردمی که اخیراً در جهان عرب به وقوع پیوسته، شوک بزرگ سیاسی بر پیکره‌ی جامعه‌ی آمریکا وارد کرده و منافع آن را با خطرات جدی مواجه ساخته است و آتش این بحران‌ها و ناآرامی‌های سیاسی نشان داد که آمریکا در محاسبات استراتژیک خود اشتباهات زیادی داشته است و نتوانسته خود را با تغییرات گسترده‌ای که در منطقه به وجود آمده، وفق دهد.

یادداشت‌ها

1- Paul Pillar

کتابنامه

الف- منابع فارسی

آسایش طلب، محمد کاظم (۱۳۸۱)، «سیاست خارجی آمریکا در قبال عراق پس از یازده سپتامبر»، فصل‌نامه‌ی سیاست خارجی، سال شانزدهم، نیمه‌ی دوم، شماره‌ی ۳.

ثریا، جمشید (۱۳۸۴)، «آمریکا، تروریسم و بنیادگرایی»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال بیستم، آذر و دی، شماره‌ی ۲۱۹-۲۲۰.

دهشیار، حسین (۱۳۸۲)، سیاست خارجی آمریکا در آسیا، تهران، موسسه‌ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر

----- و ----- (۱۳۸۵)، سیاست خارجی آمریکا؛ خاورمیانه و دموکراسی، تهران، نشر خط سوم

----- و ----- (۱۳۸۴)، «هازهای لیبرال در سیاست خارجی آمریکا و ترویج دموکراسی در خاورمیانه»، فصلنامه‌ی مطالعات خاورمیانه، سال دوازدهم، شماره‌ی ۱، بهار ۱۳۸۴.

سجاد پور، محمد کاظم، (۱۳۸۰)، «ایران و یازده سپتامبر: چارچوبی مفهومی برای درک سیاست خارجی»، فصلنامه‌ی سیاست خارجی، سال پانزدهم، نیمه‌ی دوم، شماره‌ی ۴.

میرترابی، سعید (۱۳۸۴)، «آمریکا و راهبرد ترویج دموکراسی در خاورمیانه»، فصلنامه‌ی مطالعات خاورمیانه، سال دوازدهم، شماره‌ی ۱.

هرسیج، حسین (۱۳۸۰)، «رابطه‌ی عملیات تروریستی و سیاست‌های مداخله‌گرایانه آمریکا»، کتاب مطالعات منطقه‌ای - اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی، جلد نهم.

خواجه‌ی، پیمان (۱۳۹۲) ریشه‌های ناکامی روند دموکراسی سازی در خاورمیانه، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.

مهربان، احمد (۱۳۸۷)، «جنگ علیه تروریسم و افزایش حملات انتحاری در عراق و افغانستان»، فصلنامه‌ی راهبرد، سال شانزدهم، تابستان ۱۳۸۷، شماره‌ی ۴۸.

دهقان فیروز آبادی، جلال (۱۳۸۳)، «طرح خاورمیانه بزرگ و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه‌ی مطالعات راهبردی، سال هفتم، شماره‌ی سوم.

دهقانی فیروز آبادی، سیدجلال و فرازی، مهدی (۱۳۹۱)، «بیداری اسلامی و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه‌ی مطالعات انقلاب اسلامی، سال نهم، شماره‌ی ۲۸.

خرمشاد، محمد باقر (۱۳۸۳)، «رفتار شناسی آمریکا در قبال انقلاب اسلامی ایران»، راهبرد، شماره‌ی ۳۱۰.

ب- منابع لاتین

Ayoob, Mohammad, 2011, Beyond the democratic wave: a Turko-Persian Future?, *Middle East Policy*, summer.

Clinton, Hillary, 2011, America Pacific's Century, *Foreign Policy*, November

Jett, Dennis, 2011, U.S security assistance in the Middle East: helping friends or creating enemies, *Middle East Policy*, winter

Gregory Gaus III (2005), «Con Democracy stop terrorism?», from: *foreign Affairs* [usa], September.

Daniel L byman, and john R wise (2002), the Persian Gulf in the coming decades: Trends, and opportunities, united states, AANP, **united states Air Forces**, ,P.Xvi.

Philip H.Gordon(2003), "Bush's middle East vision, **Survival**, Vol.45.Spring; Reprinted at: www.bruk.edu.

Amy haw thorne can the united states promote democracy in the Middle East," Current.

History/January(2003)/P.21; Reprinted at: www.cei.org.

Jenifer.L.Windsor(2003) Promoting Democratization can combat terrorism? "the **Washington Quarterly**, Summer' at: www.washingtonQuarterly.com.

Colin L.Powell(2004). A strategy of partnerships, **foreign Affairs**, January February(2004)/P.1 at: www.foreignaffairs.org.

David T.Johnson(2004), American foreign policy and the Global Expansion of Democracy, **the Royal Institute for international Affairs**, January, P.1: at: www.riia.org.

Pillar, Paul R, 2011, Alarmism on Islamism, **the National Interest**, Accessed at: <http://nationalinterest.org/blog/paul-pillar/alarmism-islamism-6217>.

ج- منابع اینترنتی

آیا دموکراسی از تروریسم جلوگیری می‌کند؟ برگرفته از سایت باشگاه اندیشه، ۳۰ اسفند ۱۳۸۳، bashgah.net

همتی گل سفیدی، حجت الله (۱۳۸۷)، گسترش دموکراسی در خاورمیانه: رویا یا واقعیت، به نقل از:

<http://www.he-hemati.blogfa.com/post-34.aspx-1387/4/23>.

دهشیار، حسین (۱۳۸۵)، دیکتاتوری با لباس دموکراسی، به نقل از:

<http://aref5faqin.blogfa.com/post-1.aspx-1385/1/11>.

ولستین، جرج (۱۳۸۵)، دموکراسی در قبال آزادی، به نقل از:

<http://www.arnet.ir/?lang=fa&state=showbody-news&row-id=3479-1385/2/21>.

میلادی گرجی، ولی الله (۱۳۸۷)، دموکراسی و تروریسم، به نقل از:

<http://www.aftab.ir/articles/politics/political-science/c1c214892307-democracy-terrorism.p1.php-1387/4/11>.

حمید، شادی (۱۳۸۶)، بیزاری مردم خاورمیانه از دموکراسی آمریکایی، به نقل از:
<http://www.mehrnews.ir/newsprint.aspx?newsID=655454-1386/12/26>.
اوتاوی، مارینا (۲۰۰۷)، آیا سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در جهت توسعه‌ی دموکراسی است؟

ترجمه‌ی مصطفی شیرمحمدی، به نقل از:
<http://www.rissna.ir/printth.asp?txtc=t84050&01030001002>

کلهر، رضا (۱۳۸۴)، دموکراسی راهی برای توقف تروریسم به نقل از:
<http://www.rissna.ir/viewtk.aspx?tc=t84063001030001001-1384/6/30>.
علل و عوامل توسعه‌ی تروریسم در جهان، تجارت جنگ افزار و گسترش تروریسم پست
مدرن، به نقل از:

<http://www.tabnak.ir/pages/?cid=18143-1687/6/23>.

حمایت آمریکا از دموکراسی، زبانی است، به نقل از:
<http://www.mehrnews.com/fa/Detail.aspx?newsID=651358-1386/12/19>.

روند دموکراتیک سازی در خاورمیانه و سیاست جدید ایالات متحده در منطقه، به نقل از:
<http://www.csr.ir.departments.aspx?lng=Fa&abtid=01&depid=46&semid=157-1382/4>